أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در صحبت ما در شرح حدیث عنوان بصری از امام صادق علیه‌السلام به ریاضات شرعیه رسید و در هفته گذشته به این مسأله اشاره شد كه در بین جوامع بشری از ابتدای خلقت آدم تا زمان حاضر و پس از این، دو مكتب و دو طرز فكر همیشه در جریان بوده است.

 یكی مكتب اصالت ماده و دوم مكتب اصالت روح و اصالت نفس و اصالت معنا، و این مكتب اختصاص به الهیون به معنای اصطلاحی ندارد و همینطور اختصاص به متریالیستها به همان معنای اصطلاحی خودش ندارد، قائلین به مكتب اصالت ماده فقط افراد منكر عالم معنا و منكر روح و منكر عوالم پس از مرگ نیستند، بلكه هركسی كه در روش و مرام خود رضای پروردگار را كنار بگذارد و مصالح فردی و شخصیتی و دنیوی را بر مصلحت الهی ترجیح بدهد او متریالیست است و او قائل به اصالت ماده و پیروی از مكتب ماده است، و در این مسأله هیچ فرقی بین ماده‌گرایان و پیروان سایر ادیان وجود ندارد.

 مسیحی اگر مسیح را كنار بگذارد حتی الآن و به جای مسیح، خود و منافع خود و شخصیت خود و شؤون خود را ترجیح بدهد او متریالیست است.

 یهودی اگر حضرت موسی را كنار بگذارد و به جای او به مسائل دنیوی و نفسانی و بقاء خود بپردازد او یهودی نیست بلكه متریالیست است.

 مسلمان اگر سنت رسول خدا را كنار بگذارد و رضای الهی را به كناری بنهد و مصلحت واقعی را در مصلحت شخصی و دنیایی و شؤون خود محو و فانی كند این مسلمان متریالیست است؛ گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان براند و خود را در مقام ادعا، پیرو مكتب اسلام و متابع سنت رسول خدا بداند، دروغ می‌گوید، در واقع یك متریالیست به تمام معنی‌الكلمه است، گرچه به ظاهر ظاهری متفاوت و گوناگون دارد.

 یك شیعه كه خود را پیرو امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند اگر در مرام خود در مواجهه با حق و باطل، در مواجهه با صدق و دروغ، در مواجهه با خدشه‌دار شدن شخصیت اجتماعی در انظار، در مواجهه با زیرسؤال رفتن بعضی از اعمال و حركات، و مواجهه با حق و مواجهه با واقع اگر آمد آن حق را كنار گذاشت، تن به‌

 پذیرش حق و واقع نداد، وقتی كه برای او واقع را نشان دادند آن واقع را دروغ ارائه داد، وقتی كه به او حق را نشان دادند آن حق را آمیزه‌ای با مسائل ظاهری معرفی كرد، وقتی كه آمدند عین متن واقع را به او ارائه دادند با توجیهات و تأویلات از پذیرش آن حق و آن واقع طفره رفت، این فرد متریالیست است و قائل به مكتب ماده و اصالت ماده، و قائل به رفض و طرد اصالت روح و اصالت معنا و اصالت توحید است، گرچه به ظاهر شهادتین بر زبان بیاورد و شهادت سوم بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را هم بگوید و خود را مدعی پیروی از ائمه مخصوصاً امام عصر علیه‌السّلام هم بداند این فرد متریالیست است، چرا؟ چون در وجودش امام علیه‌السلام جائی ندارد، دروغ می‌گوید، مكر می‌كند، حیله می‌ورزد، برای تثبیت شخصیت ظاهری خود تمام ارزش‌ها را فدا می‌كند، این فرد دروغگو است و این فرد متریالیست است.

 آنچه كه حقیقت وجودی انسان را تشكیل می‌دهد عبارت است از معتقدات او و عملكرد او و روش او.

 آن معممی كه خود را مبلغ اسلام و مبلغ تشیع و مبلغ اهل‌بیت معرفی می‌كند ولی در مقام مواجهه با مسائل واقعی و مسائل مصلحتی مصحلت را ترجیح می‌دهد این فرد متریالیست است.

 عرض كردم خدمتتان، رفقا می‌دانند مرحوم آقا یك روز در جمع عده‌ای از دوستان كه شاید حدود بیست یا سی نفر بودند می‌فرمودند: كه وقتی ما در نجف بودیم نظیر این مطلب را در كتاب وظیفه فرد مسلمان یا در یكی از صحبت‌هایشان كه ظاهراً در درس است بنده دیده‌ام، و قضیه دوم را هم خودم در آن مجلس كه صحبت می‌كردند بنده شنیدم ایشان می‌فرمودند: با یكی از اعظام از علما البته اسم نبردند و ما هم بعداً سوال نكردیم كه چه كسی بوده، در آنجا یك روز بحثمان شد و خیلی صحبت هم تند شد، صحبت ما این بود كه یك عالم باید همیشه مصالح الهی را در راهش و روشش و گفتارش و تخیلش و خیالش و در فكرش باید مدنظر داشته باشد.

 آن شخص می‌گفت: نه اینطور نیست انسان بسیاری از اوقات مصالح اجتماعی را باید بر مصالح الهی ترجیح بدهد!!

 این را یك فرد عادی و معمولی نمی‌گفت، بلكه یكی از بزرگان و اعاظم علمی این حرف را می‌زد، ببینیم قضیه به كجا خواهد رسید؟ حالا فرق نمی‌كند؛ عالم، غیرعالم، پزشك باشد، مهندس باشد، تاجر باشد، كاسب باشد، صاحب حرفه باشد، صاحب فن باشد، هرچه می‌خواهد باشد یك شیعه.

 و اینجا جالب است كه این مطلب را عرض بكنم مرحوم آقا می‌فرمودند كه: وقتی ما هنرستان فنی می‌رفتیم آنجا را هنرستان ماشین می‌گفتند كه یكی از اساتیدی كه ما داشتیم این توده‌ای بود حتی اسمش را هم به ما گفتند، توده‌ای بود و خدا را قبول نداشت، مرامش مرام ضد خدا بود، متریالیست بود، ولی بعضی از كارهایش كارهای خوبی بود حرفهایش حرفهای خوبی بود، ایشان می‌گفتند: با اینكه این فرد فردی بود بسیار ضد روحانی، با مرامش و با وضعیتش مشخص است كه با این وضعیت نمی‌خواند، ولی وقتی كه مرا می‌دید، می‌دانست كه ما پسر فلان كس هستیم، وضعیت مرا می‌دید و رفت و آمد مرا می‌دید و صداقت مرا می‌دید و

 حركات مرا در آن هنرستان، كه تقریبا آن موقع هنرستان حكم سال آخر دانشگاه را داشت، با مراتب امروزی حكم دكترا را داشت ایشان می‌گفت: اگر قرار باشد كه روحانی در این دنیا باشد، فلانی كه اسمش را می‌آورد" حسینی"؛ می‌گفت: این اگر باشد قابلیت این را دارد، یعنی همان فرد توده‌ای، همان فرد متریالیست، همان فرد ضد روحانیت، در وجود خودش و در وجدان خودش نمی‌توانست صداقت را نفی كند، خیلی توجه كنید، خدا را نفی می‌كرد با همین فرمولهایی كه در آن زمان درآمده بود و اتفاقاً خیلی هم شدت پیدا كرده بود و به عنوان روشنفكری در آن زمان مطرح بود، مثل الآن كه روشنفكری ما با از بین بردن قرآن و نفی قرآن گُل كرده است، آن موقع هم همین بود آن موقع یك جور، الآن یك جور، الآن ما دیگر از شیعه بودن عارمان شده! و مذهب نوحنبلی درآورده‌ایم. مذهب نوشمبلی و نوتنبلی و نمی‌دانم نومنقلی و از این حرفها، آن زمان هم از این نومنقلی و نوشمبلی درآمده بود منتهی صورتش فرق می‌كرد، آن موقع می‌گفتند خدایی وجود ندارد و متافیزیكی نیست و همه قضایا در ماده و فیزیك منحصر می‌شود، و رهبرانشان دكتر تقی ارانی بودند كه آدمهای باسوادی هم بودند من همه كتابهای آنها را در زمان جوانی می‌خواندم البته الآن هم جوان هستیم منتهی ریشمان سفید شده (مزاح) در همان زمان جوانی‌مان كه یك مقدار كله‌مان بوی قرمه‌سبزی می‌داد در آن موقع ما كتابهای اینها را خیلی می‌خواندیم و مخصوصاً كتابهای دكتر تقی ارانی را كه بعد هم در نوشته‌های مرحوم مطهری دیدم كه ایشان هم روی كتابهایشان تأكید داشتند و از آنجا مثال می‌آوردند، آن زمان یك همچنین وضعیتی بود، الآن هم همینطور الآن هم نوگرایی به زیر سوال بردن قرآن و وحی و زیر سوال بردن امام و كم‌كم همه چیز. یك دفعه راحت كنید و بگویید خدایی وجود ندارد خیال همه را راحت كنیم اینطور خیال می‌كنم بهتر است.

 بنده در همین كتابی كه انشاءاللَه بعداً رفقا مطالعه می‌كنند و ما را نسبت به نكاتش تذكر می‌دهند در آنجا آورده‌ام كه اگر قرار بر چرت وپرت و مزخرف گفتن است بنده بهتر از تو می‌توانم چرت وپرت بگویم؛ بنده می‌گویم: اصلًا خدایی وجود ندارد! چرا بیایم مردم را دور بزنم؟ چرا بیایم با الفاظ و عبارات بگویم ...

 می‌گویم: اصلًا پیغمبری وجود ندارد! مگر شما هزاروچهارصد سال پیش بوده‌اید و پیغمبر را دیده‌اید؟ وقتی به دنیا آمده، وقتی به غار حرا رفت و به رسالت رسید، مگر شما دیده‌اید؟

 می‌گویند: نه‌

 می‌گویم: كی گفته اصلًا پیغمبری بوده؟ خیلی راحت!

 در كتاب نوشته‌

 بی‌خود نوشته، از خودش نوشته‌

 دو نفر گفتند

 آنها هم بی‌خود گفتند، خواب دیده‌اند!

 همه‌جور می‌شود گفت، وقتی قرار بر این است كه انسان بخواهد حق را انكار كند اصلًا زیرپای همه چیز را می‌زند، دیگر خیلی روشن می‌شود مثل خورشید می‌شود، مثل لامپ پانصد و مثل لامپ هزار می‌شود، دیگر چرا ما به چیزهای كم اكتفا كنیم كه هی بعداً كمش كنیم و ریشه‌اش را بزنیم و شاخه‌ها را بزنیم و بعداً هم بیاییم بگوییم امامت با خاتمیت منافات دارد و امامت هم بنابراین حجیت ندارد و كلام امام هم حجّت نیست، الحمدلله، بعد هم آخرش بیاییم بگوییم پیغمبر هم گناه می‌كرد و توبه می‌كرد، دیگر مثل اینكه خیلی باب شده خیلی این مسأله راه افتاده و متأسفانه یا خوشبختانه عرض كنم مثل اینكه دیگر شرایط ظهور فراهم شده یعنی احساس می‌شود كه مسأله بی‌بندوباری اخلاقی است.

 آخر آقاجان یا حرفی را كه می‌زنی متوجه نیستی چه داری می‌گویی؟ یا متوجهی، اگر متوجهی كه مسأله روشن است، اگر متوجه نیستی و هی بعداً از تو سوال می‌كنند از این شاخه به آن شاخه می‌پری و هی توجیه می‌كنی خب خیلی خب، یك دفعه بهت گفتند اشتباه كردی، از این شاخه به آن شاخه پریدی، دو دفعه بهت گفتند باز اشتباه كردی، سه دفعه، دیگر دفعه صدم معلوم است تو مریض هستی، دیگر مسأله مسأله اشتباه كردم و مقصودم این بوده است، نیست، مرض است، مسأله مرض است، خیلی خب وقتی كه مرض بود، انسان می‌فهمد با یك مریض طرف است با یك فردی كه بیمار طرف است و اینجا خلاصه مطلب جور دیگری خواهد شد مسأله به شكل دیگری درخواهد آمد.

 علی‌كل‌حال آن شخص می‌گفت كه اگر قرار باشد بر اینكه روحانی وجود داشته باشد؛ این فرد است.

 مردم صداقت را می‌فهمند، مردم حقیقت را می‌فهمند، مردم پنهان‌كاری را می‌فهمند، بشر نفاق را می‌فهمد، بشر رُك بودن و راست بودن را تشخیص می‌دهد،

 در همان صحبت ایشان در مسأله علم و عمل، كه رفقا همه شنیدند و مسأله هم پخش شد.

 ایشان می‌فرمودند: من وقتی كه در نجف بودم در مجلسی نشسته بودم دیدم دو یا سه نفر دارند با هم صحبت می‌كنند، مجلس بحث یكی از آقایان معروف بود قبل از اینكه استاد بیاید من كنار نشسته بودم دیدم دو یا سه نفر كه از افراد آن بیت هستند قبل از بحث آمده‌اند و با هم صحبت می‌كنند و یكی دارد نسبت به دیگری پرخاش و اعتراض می‌كند كه: چرا شما فلانی را كه آمده است و در اینجا وارد شده در این منزل جا می‌دهید؟ باید دو روز در اینجا جا داد و بعد منتقل كرد به جای دیگر، چون اینها می‌مانند و از مسائلی اطلاع پیدا می‌كنند كه صلاح نیست اطلاع پیدا كنند!! ببینید كار به كجا دارد می‌رود؟ كه صلاح نیست اطلاع پیدا كنند!!

 یعنی آنچه را كه ما داریم با آنچه را كه ارائه می‌دهیم دوتاست، آنچه را كه نشان می‌دهیم با آنچه كه در میان خود ما جریان دارد در اختلاف صدوهشتاد درجه قرار دارد، اینها حرفهای بنده نیست، نوارش هست، رفقا لابد گوش داده‌اند.

 فردی كه این كلام را می‌گوید: كه نباید آنچه را كه واقع هست ارائه داد، بلكه باید در مقابل مردم به زیور و آلات بیاراست و در مواجهه با مردم او را نیكو و پسندیده جلوه داد.

 این فرد متریالیست است هیچ برو برگرد ندارد حالا عمامه بگذارد سرش به این اندازه یا به آن اندازه، هیچ تفاوتی در اینجا ندارد، عمامه‌اش را بردارد یا بگذارد، خودش را می‌خواهد شیعه معرفی كند یا سنی یا یهود و نصاری دیگر در اینجا تفاوتی ندارد، چرا؟ چون همان مبنا و همان اعتقاد و همان روش و همان سیره و همان سنت و همان منهاج وممشی، و همان راهی را كه یك متریالیست برای زندگانی در دنیا و گذران عمر و رسیدن به لذت بالاتر و از هرچه موجب دلخوشی و التذاذ نفسانی است استفاده می‌كند در این شخص نیز هست.

 متریالیست اینطور فكر می‌كند، از این به بعد دیگر چیزی وجود ندارد هركاری می‌خواهی بكنی بكن، او كه قائل به روح نیست؛ وقتی كه این سلولها از حركت ایستادند وقتی كه مغز دیگر به حالت سكون رسید و فعالیت خودش را از دست داد وقتی كه قلب دیگر از حركت ایستاد این ماده‌ای كه دارد حركت می‌كند وقتی كه ساكن و راكد شد دیگر مسأله تمام است و عدم در آنجا حاكم است.

 اصالت ماده به یك همچنین مطلبی معتقد است، یك همچنین فردی كه این را معتقد است چه فرق می‌كند با آن شیعه‌ای كه مرامش این است؟ اینكه هردو یكی را می‌گویند، چه فرقی كرد؟ این نماز می‌خواند او ورزش می‌كند اینكه یكی شد، تو نمازی را می‌خوانی كه برخلاف است در همین صحن امام علی علیه‌السّلام نماز می‌خوانی و بر خلاف دستور او عمل می‌كنی خب داری ورزش می‌كنی، برو و برگرد هم نداریم، یك سانت هم نمازت بالا نمی‌رود، از همین سرت تجاوز نمی‌كند، داری ورزش می‌كنی روزه می‌گیری آقا ما داریم روزه می‌گیریم‌ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى‌ وَ الْفُرْقانِ‌ البقرة، ١٨٥ رژیم گرفته‌ای! آن ماه رمضانی كه بر تو بگذرد و در آنجا گرسنگی را تحمل بكنی و صبح تا شب را به غیبت و تهمت و باندبازی، و آبروی این و آن را بردن، و نشر اكاذیب و دروغ تحویل مردم دادن و موقعیت افراد را تخریب كردن و برای بالاتر رفتن و به دست آوردن موقعیت بهتر از هر ننگ و عاری فروگذار نكردن باشد، این روزه روزه‌ای است كه خدا گفته؟ نه، این روزه‌ای است كه متریالیست‌ها می‌گویند! آقا یك مقداری گرسنگی بكشیم این جهاز بدن یك مقداری استراحت بكند بعد هم آنقدر صبح می‌خوری كه تا شب میل به چیز پیدا نمی‌كنی میل به غذا دیگر پیدا نمی‌كنی این همان است، گرسنگی را هم بكشی همین است اینجاست كه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَیسَ لَهُ مِنْ صِیامِهِ إِلَّا الظَّمَأُ وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَیسَ لَهُ مِنْ قِیامِهِ إِلَّا الْعَنَاءُ حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكیاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ‌[[1]](#footnote-1) خب البته یك مرتبه مرتبه بالاتر و دقیق‌تر است چه‌بسا روزه‌گیرندگانی كه اینها روزه می‌گیرند و نصیب آنها از روزه فقط تشنگی و گرسنگی است آن كسی كه روزه می‌گیرد و روزه خود را به غیبت می‌گذراند

 روزه نیست، روزه‌ات را بخور دیگر، مثل زمان هارون بود كه یك نفر آمد پیش موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام گفت رفتم منزل یكی از همین اصحاب و ارباب دیوان و دیدم كه دارد روزه می‌خورد گفتم چرا روزه می‌خوری؟ گفت كاری كه ما كردیم دیگر از ما گذشته است دیگر روزه بخوریم یا نخوریم، نماز بخوانیم یا نخوانیم، گفت در یك شب مفصل است جریانش هارون مرا خواست و گفت: كه چقدر حاضری خودت را به ما بسپاری؟ گفتم حاضرم همه اموالم را بدهم، بعد آمد گفت چقدر حاضری ...؟ گفتم حاضرم حتی زن و عیالم را بدهم عجب آدم دست‌ودل‌بازی بود! آن هم برای هارون! آدم به اینجا هم می‌رسد! بعد دوباره مرا خواست گفت چقدر حاضری خودت را به ما بسپاری؟ گفت دینم را حاضرم بدهم، گفت آهان من این را می‌خواستم آن زن و بچه‌ات مال خودت آنقدر خودمان در حرمسرا داریم كه نگاه به زن و بچه تو نمی‌كنیم، گفت: من این دین را ازت می‌خواستم. گفت: حالا چكار كنم؟ بالاخره رفت در یك زندانی و شصت نفر از بنی‌هاشم را گردن زد و بدن آنها را انداخت گفت حالا كه من یك همچنین كاری كردم آن وقت در اینجا نماز بخوانم و روزه بگیرم خودم را راحت می‌كنم می‌خورم تا وقتی عزرائیل بیاید سراغم.

 البته موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام فرمودند: كه خود همین یأس او از رحمت خدا از گناهش بالاتر است.

 می‌گویند ما تا همین جا هستیم همه استفاده‌ها و لذات و اینها را انجام می‌دهیم و بعد هم مسأله تمام می‌شود ببینید حضرت می‌فرماید آن كسی كه دارد روزه می‌گیرد و روزه خود را دارد به امر خلاف دستور الهی می‌گذراند چرا روزه می‌گیرد؟ و آن كسی كه شب را تا به صبح قیام می‌كند به نماز برمی‌خیزد، اثر این قیام و بیداری شب چیست؟ چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ فقط بیداری و مشقتی است كه نصیب او شده است، خوارج هم بلند می‌شدند نماز می‌خواندند صدای قرآن خوارج از فاصله‌ها به گوش می‌رسید، ولی این خارجی كه دارد الآن با این وضعیت نماز می‌خواند خود را در حصاری قرار داده، خودش را در چهارچوبی قرار داده كه در آن محدوده و چهارچوب خود را از تمام ارزش‌ها محروم كرده است، از حریت‌ها و آزادی‌ها خودش را محروم كرده است، از تمام رشدها و ترقی‌ها خودش را محروم و محبوس كرده، و در یك محیطی و در یك فضایی كه آن فضا فضای انانیت و نفسانیت و برتری طلبی و زمین نخوردن حرف من، و از بین نرفتن حرف من و اگر این كار را بكنم پس حرف من دوتا خواهد شد، بخاطر همین تا آخر عمر روی حرفم می‌ایستم، در این فضا خود را محصور كرده است.

 و دیگر نمی تواند روزنه‌ای در این فضا ایجاد بشود، تا از جریانات و فضای بیرون و آن اكسیژن بیرون در این صندوق و در این محبس بخواهد نفوذ كند، و نیمه‌جانی برای او بوجود بیاورد، چنان خود را در یك فضایی محصور كرده است كه دیگر روزنه ها را از نور و هوا و لطافت بر خود بسته، آن وقت در این فضا شروع می‌كند روزه گرفتن و نماز خواندن، این فرد شب تا به صبح بیداری می‌كشد و قرآن می‌خواند و قرآن را هم با صوت بلند می‌خواند و هرچه بخواهند او را از این فضا بیرون بیاورند، به او فكر بدهند به او اختیار و اراده‌

 انتخاب بدهند، به او حریت بدهند، به او عقل و فهم و معرفت بدهند خودش را هی بیشتر محصور می‌كند خودش را هی بیشتر حبس می‌كند.

 یكی از دوستان می‌گفت: من چندی پیش داشتم با یك نفر صحبت می‌كردم او در یك طرف قرار داشت و من در طرف دیگر، و از نظر اعتقادات با هم جور درنمی‌آمدیم، وقتی من تمام راهها را بر او بستم و از هر راهی كه وارد شد جلوی او را گرفتم، یك مرتبه دیدم به هم ریخت سرش را پایین انداخت و با یك حالتی گفت: من این اعتقاد را دارم و از آن دست برنمی‌دارم! ببینید این می‌شود چی؟ این می‌شود همان خوارج، حالِ همان است، بابا وقتی با دلیل بر تو راه را بست برو فكر كن، چرا به هم می‌ریزی؟ چرا نمی‌توانی قلب خودت را باز كنی تا اینكه آن نور بیاید و آن مسائل بیاید و در تو تغییر و تحولی ایجاد بكند؟ چرا اینكار را می‌كنی؟ چرا دوباره در خودت فرو می‌روی؟ چرا دوباره خودت را و آن موقعیت خودت را در نظر می‌گیری و یك پرده‌ای و پوششی می‌اندازی؟ و غلاف دور خودت را هی كلفت‌تر می‌كنی تا جلوی نفوذ را بگیری، خب این چه بدبختی است كه داری به سر خودت می‌آوری؟ التفات می‌كنید مسأله چیست؟

 ما هیچ وقت نمی‌خواهیم در مواجهه با حق ببینیم طرف چه می‌گوید، چه حرفی می‌زند، رویش فكر كنیم، می‌آییم از اول خود را می‌بندیم.

 من در اینجا اعتراف كنم كه در تمام مدت عمرم حتی نسبت به بزرگان هم یك همچنین حالی را نداشتم، یعنی وقتی یك نفر می‌آمد از بزرگان و افرادی كه واقعاً برای ما نسبت به اینها مطلب تمام بود و چیز دیگری نبود كه بخواهیم رویش فكر كنیم، در عین حال اگر مسأله‌ای مطرح می‌شد خوب گوش می‌دادم، الآن هم گوش می‌دهم و رویش فكر می‌كنم، هیچ وقت نیامدم؛ تا شخصی بیاید و یك مسأله‌ای را راجع به یك بزرگی مطرح بكند بگوییم آقا ساكت شو حرف زیادی نزن، نمی‌خواهد حرف بزنی، آنچه كه تو می‌گویی من می‌دانم.

 بلكه می گویم آقا مطلب را بگو، وقتی كه می‌گوید فكر می‌كنم این مسأله از كجاست؟ چه ریشه‌ای دارد؟ اشتباه كرده یا نكرده؟ مطلب به او خلاف رسیده؟ در بسیاری از موارد افرادی كه معاند با این مكتب بودند و معاند با این راه بودند، از این طرز برخورد من به كلی تغییر مسیر دادند؛ گفتند اگر قرار بر این است كه این مكتب این چنین باشد، كه آن كسی كه خودش بالاخره در یك همچنین فضایی بار آمده و در یك همچنین فضایی رشد كرده، اگر قرار بر تعصب است باید او از همه متعصب‌تر باشد، در حالیكه او اینقدر آزاد است، این‌قدر راحت است.

 خدمت رفقا عرض كردم وقتی كه بنده جلد دوم اسرار ملكوت را نوشتم، و بنده بر اساس یك وظیفه شرعی این كار را انجام دادم، غسل كردم، نماز استخاره خواندم، تفأل به قرآن زدم، وقتی كه قرار بود مطالبی را بنویسم كه علی‌كل‌حال مسائلی بود كه انجام شده و نقاط ابهامی در مسیر و مكتب بزرگان به وجود آمده بود.

 با خود گفتم چه كسی باید بیاید اینها را مطرح كند؟ چه كسی باید از ذهن افرادی كه معتقدند بر اینكه: دلیل بر بطلان این مكتب همین مطالب خلاف و انحرافی است كه به وجود آمده، و چه كسی باید این شبهه را برطرف كند؟ كسی نیست، در حالی كه هی بر شبهات اضافه می‌شود، و بر این مطالب اضافه می‌شود، اگر من نیایم بگویم، من كه در این فضا بودم، من كه در یك همچنین موقعیتی بودم، خب چه كسی باید بیاید بگوید؟

 خب چه مسأله‌ای مطرح شد؟ حتی نگاه كردن به جلد این كتاب هم حرام شد! ببینید تعصب تا چه حدّ جلو می‌رود، بابا جلد كتاب كه دیگر نگاه كردن ندارد، شما خیلی چیزها را نگاه می‌كنید، جلد كتاب ما كه دیگر چیزی نیست در قبال آنها.

 ولی وقتی كه كتابی درآمد مربوط به مرحوم آقا، آمدند گفتند كه این كتاب پخش شده و این مربوط به زندگی مرحوم آقا است بدون اینكه بنده اصلًا كتاب را نگاه كنم، خدا شاهد است، قبل از اینكه این كتاب به دست من برسد و دست تحسّر بر دست بزنم و متوجه بشوم كه چه مسائلی است، قبل از اینكه حتی نگاه بكنم، آمدند از من سوال كردند یك همچنین كتابی پخش شده راجع به زندگی مرحوم آقا، آیا بخریم؟ گفتم توی هر اتاقتان ده‌تا بگذارید، اصلًا قبل از اینكه ببینم! چرا؟ انسان عاقل است، عقل دارد، فهم دارد، اینجا كه گچ نگذاشته‌اند، بخوان خوب است قبول كن، اینكه دیگر اشكال ندارد، اینكه دیگر حُرمت ندارد، اینكه دیگر این بازیها را ندارد و تأسفم به آنجا رسید كه وقتی مقدمه را خواندم دیدم درست برخلاف مكتب مرحوم آقا و بر خلاف عقیده مرحوم آقا كه جلد هجده امام‌شناسی را ایشان برای این مسأله نوشته‌اند، در آنجا نكته‌ای تذكر داده شده است كه بر خلاف مكتب، مسأله جور دیگری جلوه داده شده، گفتم ای داد!!

 ببینید ما نمی‌توانیم در قبال مكتبی كه مطالب را صریح و بی‌پرده و روشن و نورانی مسائل را عرضه كرده بی‌تفاوت باشیم، وقتی كه مرحوم آقا می‌فرمایند: حریم امامت باید محفوظ بماند، حریم ولایت باید محفوظ بماند، حریم عصمت باید محفوظ بماند، حریم امام معصوم علیه‌السلام باید محفوظ بماند؛ باید محفوظ بماند،

 باید این مطلب در سخنان ارائه بشود تعابیری را كه ما برای امام معصوم علیه‌السلام می‌آوریم آن تعابیر را نمی‌توانیم در جای دیگر استعمال كنیم آن حریم و فضایی كه برای امامت است، همان فضایی است كه برای رسالت است و همان فضایی است كه برای الوهیت است در مسأله الوهیت ما نمی‌توانیم آن مقام قدس و طهارت و توحید را در ظهورات و مظاهر در تعینات، آن مسأله الوهیت را به فرد دیگر و كس دیگر و مظهر دیگری سرایت بدهیم در مقام رسالت نمی‌توانیم آن عناوین آن موقعیت آن شخصیت آن مقام عزت رسول‌اللَه را كه فقط مختص آن حضرت است و ائمه معصومین چهارده نفر فقط به این مسأله متصف هستند و بس تا خدا خدایی كرده است و خواهد كرد این چهارده نفر ما نمی‌توانیم آن موقعیت را و آن حریم را كه مخصوص چهارده معصوم علیهم‌السلام است ما بیائیم به هر كسی، به هر بزرگی نسبت بدهیم.

 شخص بزرگی است، بسیار خب روی سر ما، روی چشم ما، ما از همه بزرگان امید شفاعت داریم، ما از همه بزرگان تشكر و امتنان داریم، نسبت به راهی كه رفتند، نسبت به زحمتی كه كشیدند، انشاءاللَه همه مأجور

 باشند، ولی آن حریم باید محفوظ باشد، این رسالتی است كه بر فرد فرد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالخصوص طبقه فضلا و اهل علم كه مبلغ این مكتب هستند بر عهده آنها هست. آن وقت ما می‌آییم در تعبیری كه می‌آوریم در این مقدمه جوری تعبیر می‌كنیم كه ما آن تعابیر را پذیرفتیم، ولكن به خاطر القابی كه قبلًا بوده آن القاب را استعمال كردیم!!! این خنده‌دار نیست؟ مسخره نیست؟ مثل اینكه بنده الآن دارم با شما صحبت می‌كنم الآن من سنم پنجاه و سه یا چهار است خوب نگاه نكردم شناسنامه‌ام را در همین حدود پنجاه به بالا است با من شما چطور برخورد می‌كنید؟ اگر بخواهید الآن از من یاد بكنید از من جایی اسم ببرید می‌گویید كه آقای طهرانی دیگر، بالاخره این دیگه آقای طهرانی یك چیز متعارف است، اگر من در دوران چهارسالگی و پنج سالگی بودم و بهم می‌گفتند بچه بیا، الآن هم همین را می‌گوییم؟ بچه رفته بالای منبر یك همچنین حرفی زده! هان، این مسخره نیست؟ كی را دارید مسخره می‌كنید؟ سر كی را دارید كلاه می‌گذارید؟ شما دارید الآن لقب یك نفر را بكار می‌برید و بعد می‌گویید لقب پنجاه سال پیش او را دارم بكار می‌برم!! آن كسی كه دارد این كتاب را می‌خواند می‌فهمد تو داری دروغ می‌گویی، می‌فهمد تو مكاری، می‌فهمد تو منافقی، می‌فهمد تو بر ضد مكتب اولیاء و اساتید خود داری قلم‌فرسایی می‌كنی، این را می‌فهمد.

 ننویس، تو كه جرأت نداری آنچه را كه بزرگان گفتند به رشته تحریر بیاوری غلط می‌كنی از قول پدر من و صاحب این مكتب مطلبی را بر خلاف آنچه را كه او یك جلد درباره او نوشته است بخواهی بیاوری، حق نداری همچنین كاری بكنی، تو خیانت به مكتب بزرگان و مكتب اولیاء خدا كردی، ولی در عین حال وقتی از ما می‌پرسند، می‌گوییم آقا بروید بخرید و بخوانید چه اشكال دارد؟ بخوانید ایراد ندارد، چرا؟ چون این مكتب مكتب حریت است، مكتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: همیشه سرت را بالا نگه دار، صاف راه برو، سرت را اینطوری پایین نینداز، چشمت را نبند، هی نگو من خَرَم، هی به خودت تلقین خر بودن را نكن، اگر خر هم هستی اقلًا جلوی مردم دیگر نگو من خرم، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نمی‌گوید سرت را بیانداز پایین، چشمت را ببندد، در مقابل افراد كرنش كن و تعظیم كن، می‌گوید سرت را بالا كن، درست راه برو، در اجتماع درست حركت كن، حرف دهن را بفهم، مؤدب باش، درست صحبت كن، منطقی باش، همه حرفت را می‌پذیرند و همه هم گوش می‌كنند، سر را پایین انداختن و تبسم كردن و تواضع كردن و هزار تا شیطان در درون پروراندن این در مكتب علی نیست، این در مكتب قرآن نیست.

 مرحوم آقا وقتی از این مسائل مطرح می‌شد ایشان واقعاً از اینهایی كه یك وضعی دارند و یك قسمی هستند و یك جوری در میان اجتماع می‌خواهند حركت بكنند و حتماً سرشان را پایین بیاندازند و یك مقدار لنگان لنگان در خیابان حركت بكنند و خلاصه از این بازیها كفرشان در می‌آمد، بازی است دیگر، نمی‌دانم دیدید یا ندیدید؟ ایشان وقتی یك همچنین مسائلی مطرح می‌شد واقعاً آن مقام حریت، مناعت، عزّت اینها را ما می‌دیدیم، می‌گفتند: آقا انسان كه احتیاج به این چاپلوسی‌ها و تظاهرات در میان مردم ندارد انسان نیاز به‌

 اینكه خود را اینگونه در میان مردم موجه جلوه بدهد ندارد، صاف باید حركت كند، قشنگ و منظم و مرتب حركت كند هركی می‌خواهد بپذیرد، هر كی می‌خواهد بگوید متكبر است اصلًا، تكبر غلط است، ولی این تواضع منافقانه، این حالتی كه ما به خود بگیریم وتا تصور شود یك فردی است كه از دنیا اعراض كرده و دراین مسائل نیست این هزاردرجه بدتر است، او در نفس خود صد درجه از تكبر این بدتر است، هزار درجه از تكبر بدتر است، تكبر فقط یك حالتی است كه می‌گوید من از بقیه بالاترم و اینطوری خودم را نشان می‌دهم، بقیه هم به او سب می‌كنند و فحش می‌دهند و استهزاء می‌كنند، مسخره‌اش می‌كنند ولی این می‌خواهد مورد توجه قرار بگیرد، مورد تعریف و تمجید افراد قرار بگیرد و در باطن دارد خود را هی خراب می‌كند هی دارد پرده می‌اندازد، هی دارد پوشش ایجاد می‌كند برای آن مسائل درونی.

 پس بنابراین آنچه كه مرام بزرگان و مكتب بزرگان اقتضا می‌كند آن چیست؟ آن این است كه انسان در روش خود و در مرام خود مكتب اصالت روح و اصالت معنا و اصالت غیب ألّذینَ یؤمِنُونَ بِالغَیب نه یؤمنون بالظاهر، نه یؤمنون بالمسائل الاجتماعیه، نه یؤمنون بالشوؤن الاجتماعیه و المصالح الشخصیه، فقط در میان مردم اینگونه جلوه كنند، ولی یواشكی چیزهای دیگر به هم بگویند، وقتی دارند با مردم صحبت می‌كنند و دارند از ما عكس برمی‌دارند، مثل این دوربین كه آویزان است و الآن از ما عكس می‌اندازد؛ من الآن یك قسم صحبت بكنم ولی وقتی در داخل بروم قسم دیگر حرف بزنم، مسأله را عوض كنم مطلب را عوض كنم بگویم این حرفها كه می‌زنیم مال مردم است این چی است؟ این متریالیستی است این مكتب، مكتب متریالیست این اصالت ظاهر است، این اصالت اجتماع است، این اصالت شؤون شخصی و مصالح فردی است، این اصالت شیطان است و اصالت ابلیس است و اصالت جنود ابلیس است، اما در اصالت روح و اصالت غیب چی است؟ ألّذینَ یؤمِنُونَ بِالغَیب، به غیب ایمان می‌آورند حركاتشان با مردم بر اساس غیب است، یعنی بر اساس غیب با مردم صحبت می‌كنند، بر اساس ایمان به غیب با مردم حرف می‌زنند بر اساس ایمان به غیب با مردم معاشرت می‌كنند با مردم برخورد می‌كنند.

 دو نفر از كربلا آمده‌اند یكی در میان افراد موجه است، یكی موجه نیست خانه آن كه از كربلا آمده و موجه است می‌روند خانه آن یكی نمی‌روند این اصالت ماده است، این زیارت دیگر زیارت امام حسین علیه‌السّلام نیست این زیارت، زیارت شیطان است، زیارت ابلیس است، زیارت توهمات و تخیلات است، دو نفر مریض می‌شوند، یكی از ایشان پول دارد، ثروت دارد در میان افراد موقعیت دارد، آدم وقتی می‌خواهد به دیدن برود: آقا سلام علیكم تلفن می‌زند چقدر ما تلفن زدیم منتظر بودیم بیاییم خدمتتان برسیم فلان و این حرفها، اینكه یكی دو روز دیر شده ببخشید، آن هم كه می‌داند كه این دارد حقه بازی و دروغ می‌گوید، هم این می‌داند هم او.

 ولی دیگری هم رفیقش است، آن هم دوستش است، وقتی كه مریض می‌شود اعتنا نمی‌كند می‌گوید سرماخوردگی است، انشاءاللَه خوب می‌شود، این عیادت مریض عیادت شیطان است، عیادت تخیلات و

 توهمات است، اصلًا ثواب بهت نمی‌دهند، گناه هم برایت می‌نویسند، در یؤمنون بالغیب، آن مسأله ایمان به غیب در باید عمل برای افراد ظهور پیدا بكند در عمل باید برای انسان تجلی پیدا بكند، همه كارهایی كه می‌كنیم یؤمنون بالظاهر است یؤمنون بالشهاده، یؤمنون بالعالم الماده، ماده خیلی چیز خوبی است! ایمان به ماده، ایمان به ظاهر، ایمان به دنیا، ایمان به روابط اجتماعی، به این روابط ایمان و اعتقاد داریم، اصلًا خدایی در كار نیست.

 حضرت در روز عاشورا فرمودند: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَه أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ‌ المجادلة، ١٩ یعنی این افرادی كه آمدند به جنگ با من برای از بین بردن و كشتن من تبدیل به یك توده متریالیست شده‌اند، دنیا آمده اینها را به اصالت ماده مبتلا كرده است به متریالیست گرایی گرفتار كرده، اینها برای بقاء یزید، ای كاش برای بقاء خودشان بود، برای بقاء یزید و ابن‌زیاد، برای شؤون اجتماعی، برای هزارتا درهم، برای صددرهم، برای یك كیسه گندم آمدند پسر پیغمبر را كشتند، تو را به خدا ببینید! بابا اگر می‌خواهی بكشی برو میلیون میلیون بگیر نه یك كیسه گندم بیاورند در خانه‌ات و بگویند فردا برو پسر پیغمبر را بكش، یك كیسه سیب‌زمینی بیاورند در خانه‌ات بدهند بعد بگویند كه بیا برو پسر پیغمبر را بكش. نمی‌دانم سیب‌زمینی بوده؟ گندم بوده؟ آن موقع گندم بوده اگر قرار است دینت را بفروشی چرا با یك كیسه گندم می‌فروشی و در لشكر عمربن‌سعد می‌روی؟ بابا اقلًا بیا زیاد بگیر، یك لذت بیشتری ببر، به این می‌گویند اصالت ماده یعنی انسان می‌آید تا چشمش به یك كیسه گندم می‌افتد، ابن‌زیاد آمده این كیسه گندم را بگیر این یك اشرفی را بگیر، پیش شریح قاضی كیسه‌ها را می‌گذارند، قبلًا قبول نمی‌كرد: ای داد بیداد، چی؟ من امضاء كنم؟ فتوا بدهم حسین‌بن‌علی از دین بیرون رفته؟ از دین پیغمبر خارج شده؟ هنوز یك روزنه‌ای هست، ببینید، از اول صاف نمی‌گوید: نه، عیب ندارد، باشد بیا امضاء می‌كنم، هر چه بدهید امضاء می‌كنیم، نمی‌گوید تو فقط بالا بنویس یا بده من امضاء می‌كنم و خودت كاغذ را پر كن، بلكه ناراحت می‌شود كه این فلان است.

 می‌نشیند فكر می‌كند بعد یك دفعه آن هم می‌داند اینجا چی می‌گذرد فركانس رد و بدل می‌شود وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‌ أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ‌ الأنعام، ١٢١ این می‌داند داخل او چه میگذرد، او هم این را می‌شناسد، گفت كور شود آن دكان‌داری كه مشتری را نشناسد، آن كسی كه می‌فرستد دنبال این می‌داند چه بر این دارد می‌گذرد، لذا چند دقیقه نمی‌گذرد كیسه‌های طلا می‌آید جرینگ جرینگ، به به! این چه خوب می‌زند، اگر برای ما بیاورند چكار می‌كنیم؟ یك مقدار نگاه می‌كنیم، نه، یك دفعه دیگر در می‌زنند كیسه دوم را می‌آورند می‌گذاریم بغل، یك تكان خورد، هنوز نگذشته، بیست دقیقه بعد كیسه سوم را می‌آورد، همه را اول نمی‌آورد بدهد، یكی‌یكی، این هی شل می‌شود، شل می‌شود، هی از آن الذین یؤمنون بالغیب فاصله می‌گیرد می‌آید به یؤمنون بالظاهر، یؤمنون بالاشرفی، الذین یؤمنون بالبهار الآزادی فلهم عذاب الیم این آیه قران الان آمده!! (مزاح).

 یك كیسه می‌آیند بیا بگیر دومی بگیر سومی طلا و نقره یك دفعه آخرش كاغذ ابن‌زیاد می‌آید، اول نمی‌آید، لطفاً اینجا را یك امضاء بفرمائید آن هم برمی‌دارد یك امضاء می‌كند و تمام شد پرونده دیگر بسته شد، رفت كه دیگر نمی‌تواند در بیاید، آقا هم فردا این كاغذ را می‌آورند و می‌روند بالای منبر و مردم را جمع می‌كنند و می‌گویند این هم قاضی‌تان، این قاضی كه در زمان خلفای راشدین، خلفای اربعه، حتی در زمان علی علیه‌السّلام حتی در زمان علی ببینید چه گفته است، آن وقت مردم چی فكر می‌كنند؟ دیگر مردم آن ته‌مانده‌ای هم كه دارند شروع می‌كنند تق و لق شدن دیگر خیلی اینجا قضیه سخت است كاری كه این شریح قاضی كرد از تمام لشگری كه رفتند كربلا كارش سخت‌تر بود، امضای این بود كه این همه را راه انداخت،، فتوی این بود حسین‌بن‌علی از دین خارج شده! و دفعش واجب است! از كدام دین خارج شده؟ این حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام كه دارد نماز می‌خواند در شب عاشورا همه می‌دیدند كه نماز می‌خواند، تلاوت قرآن بود، از این مسائل بود از كدام دین خارج شده؟ آن حسین‌بن‌علی كه در قبال تیرهای كه می‌آمد نماز ظهرش را به جا آورد از دین خارج شده؟ اگر ما بودیم می‌خواندیم؟ چشم بسته است.

 چرا؟ چون می‌گوید من زیر بار بیعت با یزید نمی‌روم یزید بوزینه‌باز است و سگ‌باز است و فاحشه‌باز، یزید خلیفه اسلام فاحشه‌باز است و من پسر رسول خدا نمی‌توانم با یك فاحشه‌باز و با كسی كه فاحشه‌ها در منزلش می‌روند می‌آیند من نمی‌توانم بیعت كنم، منِ پسرِ رسولِ خدا نمی‌توانم بیعت كنم به عنوان خلیفه مسلمین كه جان و مال و ناموس و همه چیز ما در اختیار ایشان باشد، بیعت اینطوری است دیگر.

 هر چه می‌گویم باید بپذیری، هركاری می‌كنم باید بكنی، هارون چی گفت؟ گفت هرچی داری به ما بده، گفت مالم را می‌دهم، ناموسم را می‌دهم، دینم را می‌دهم، گفت تمام شد هرچه داری باید بدهی. این می‌آید این كار را انجام می‌دهد این از الذین یؤمنون بالغیب می‌آید وارد می‌شود در الذین یؤمنون بالظاهر، الذین یؤمنون بالشؤون الشخصیه و الشؤون الاجتماعیه و المصالح و المنافع الدنیویه تمام اینها می‌آید و او را می‌گیرد لذا سیدالشهداء می‌فرماید: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ ... المجادلة، ١٩ شیطان آمده آنها را در بر گرفته استحوذ می‌دانید یعنی چه؟ یعنی در چمبره خود گرفتن و هیچ راه نفوذی نگذاشتن، استحوذ یعنی چمبره گرفتن چنان گرفتند كه قدرت برای تنفس و سربالا كشیدن را دیگر انسان از دست داده، البته خودش كرده. ... فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَه ... المجادلة، ١٩ حالا كه این شد دیگر یاد خدا در قلب اینها نمی‌رود، اگر من پسر پیغمبر بگویم فایده ندارد، پدرم زنده بشود بیاید به اینها بگوید فایده ندارد، رسول خدا هم بیاید و بگوید فایده ندارد می‌گویند بابا این كه مرده، خیال می‌كنیم، مكاشفه است، مكاشفات غیر واقعی است، آن هم بیاید بگوید دیگر فایده ندارد ... فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَه ... المجادلة، ١٩ دیگر ذكر خدا در او نمی‌رود، این می‌شود اصالت ماده، پس اصالت ماده خیال نكنیم فقط برای یك مشت افراد ملحد و ماده‌گرا و افرادی كه نفی الوهیت می‌كنند، نفی صانع می‌كنند و نفی عالم غیب می‌كنند است، نه، به این كاری ندارد خود ما هم اصالت ماده‌ای هستیم خود ما هم متریالیست هستیم و خود ما هم اصالت معنا و روح را با دست خود كنار می‌گذاریم و با روش خود این را

 كنار می‌گذاریم.

 پس بنابراین به این نكته می‌رسیم هركسی در هر نقطه‌ای از دنیا یهودی باشد، نصرانی باشد، مجوس باشد، ضدخدا باشد، خدا را قبول نداشته باشد، ولی در اعتقادش آیه قرآن كه راجع به مستضعفین است اشاره به همین افراد دارد، مستضعف هستند، مطلب به دستشان نرسیده، فكرشان بیش از این اجازه نداده در مرامش و در فكرش و در ارتباطش با مردم و در مسائل و منافع شخصی و دنیائی‌اش به صداقت و حریت و انسانیت معتقد باشد این فرد قائل به اصالت معنا و اصالت روح است گرچه خودش هم به این مسأله معتقد نباشد و هر فردی در هر نقطه‌ای از دنیا از شیعیان مدعی صددرصد و هزاردرصد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باشد و هر روز اعلام كند، هر صحبتی كه می‌كند صد بار اسم ائمه علیهم‌السلام را بیاورد و خود را به ائمه علیهم‌السلام منتسب كند، ولی در عمل مرام آنها را نداشته باشد و بر خلاف برود این فرد متریالیست است و قائل به اصالت ماده است و قائل به نفی الوهیت و توحید و رسالت وامامت وحقیقت و عالم غیب است.

 این مكتب مكتبِ اسلام است، در این مكتب كه مكتب اصالت روح و اصالت غیب و اصالت معنا است، در این مكتب احكام اسلامی تشریع شده، این را من می‌خواستم امروز بگویم نه اینكه انسان برود برای خودش یك فكری بكند و یك برنامه‌ای داشته باشد و یك راهی داشته باشد بعد هم از آن طرف بگوید این احكام اسلام اینطور است و اینها با هم جور درنمی‌آید، اینها با هم نمی‌سازد، اگر ما معتقد به احكام اسلام هستیم، اگر معتقد به حقانیت تكالیف و وظایف و شریعت رسول خدا هستیم باید این مسأله تكالیف و نزول وحی بر رسول خدا و انزال فرائض واجبات و محرمات وسایر تكالیف را در این مجموعه بپذیریم در مجموعه مكتب اصالت معنا و اصالت غیب، نه در مجموعه مكتب اصالت ماده، لذا یك گوشه‌اش را می‌گیریم با آن گوشه دیگر مخالف درمی‌آید آن وقت می‌خواهیم درست كنیم می‌گوییم اینجا نمی‌شود آنجا نمی‌شود.

 در مكتب اصالت روح و اصالت غیب است كه شریعت رسول خدا می‌تواند توجیه پیدا كند، شریعت رسول خدا می‌تواند حقانیت خودش را به منصه ظهور برساند، ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام در این فرض و در این موقعیت می‌تواند توجیه پیدا بكند، و الا ابوحنیفه هم جلوی امام صادق علیه‌السّلام دكان و دستگاه راه انداخته بود، او هم احكام اسلام را می‌گفت، اما چه احكامی؟!

 ابوحنیفه با چند نفردر كوفه نشسته بود آمدند از طرف حاكم گفتند فلان شخص یك همچنین كاری را انجام داده، گفت این سرقت است، گفتند حكم سرقت چیست؟ گفت حكم این است كه دستش را ببُرند او هم بلند شد رفت كه به حاكم بگوید و در همان دارالاماره در آنجا دستش را ببرند، وقتی كه رفت شخص راوی من این جریان را در جلد سوم كتاب اسرار ملكوت كه فعلًا در دست نگارشش هستیم به یك مناسبتی آورده‌ام یكی آنجا نشسته بود گفت او گناهی نكرده، تو كه الآن گفتی سارق است او سارق نیست، تقصیر تقصیر آن است این آمده اینطوری انجام داده تو چطور می‌گویی سارق است؟ یك فكری كرد و گفت راست می‌گویی،

 گفت خب بلند شو برو زود بگو، گفت ولش كن حكم گذشته دیگر، ابوحنیفه نشست، اگر این می‌رفت فایده نداشت باید خود ابوحنیفه می‌فرستاد كه جلوی این را بگیرد، ابوحنیفه نشست و دست یك بی‌گناه را قطع كردند، بخاطر اینكه حرفش دوتا نشود! این رئیس مذهب اهل‌تسنن است! یك همچنین فرد معاندی كه به تعبیر خودش هر فتوایی را كه امام صادق علیه‌السّلام داد من بر خلافش عمل كردم و بر خلاف گفتم آن وقت این آقای ابوحنیفه می‌شود از مفاخر اسلام!! چرا؟ چون در زندان منصور رفته شده از مفاخر اسلام! كسی كه بنشیند تازه یكی از آن را من گفتم انشاءاللَه مطالب دیگرش را خودتان خواهید دید و بفهمد بواسطه حكم غلطی كه كرده دست یك بی گناه را دارند قطع می‌كنند و این آقا همینطور بنشیند نگاه كند و بگوید برای اینكه حرفم دوتا نشود بگذار قطع كنند، اشكال ندارد، مسأله‌ای نیست، چیز مهمی نیست، چرا دست خودت را نمی‌گذاری قطع كنند اگر مسأله‌ای نیست؟

 این ابوحنیفه آن وقت می‌تواند حكم اسلام را بگوید؟ آن كسی كه غیر از امام معصوم علیه‌السّلام است او می‌تواند حكم اسلام را بیاید بگوید؟ آن كسی كه امام معصوم است و طهارت نفسیه او به مرتبه عصمت رسیده است او می‌تواند مسأله اصالت معنا و اصالت غیب و اصالت روح را احساس كند، چرا؟ چون او خودش بر آن عالم احاطه و سیطره پیدا كرده بر اساس اتصالش به مسأله و به مكتب اصالت غیب آن وقت می‌آید احكام برای مردم بیان می‌كند، این چقدر فرق است؟ چه فرق است بین امام علیه‌السلام و بین بنده، بنده به اینجا رسیده‌ام؟ نرسیده‌ام، بنده سرتا پایم در اصالت ماده غوطه‌ور است چطور می‌توانم بیایم و احكام منطبق با اصالت معنا و اصالت غیب را بگویم خیلی مسأله دقیق است فضلا بهتر این مساله را می‌توانند هضم كنند آن احكامی كه باید حكم عملی جامعه باشد، بر چه اساسی آن احكام باید شكل بگیرد؟ و از ناحیه چه شخصی باید آن احكام ارائه بشود؟ و از ناحیه چه فردی باید آن احكام به منصه ظهور در بیاید؟ به منصه ظهور درآوردنش خیلی مسأله است، این می‌شود مكتب مكتبِ اصالت معنا، لذا رسول خدا در یك روایتی می‌فرمایند: تری المؤمنین فِی تَوَادِّهِم وَ تَرَاحُمِهِم كَمَثَلِ الجَسَدِ إذَا اشتَكَی بَعضُهُ تَدَاعَی سَائِرُهُ بِالسَّهرِ وَ الحُمَّی‌[[2]](#footnote-2) خیلی واقعا روایت روایت عجیبی است یعنی كسی كه به این معنا برسد این حقیقت را درك بكند دیگر تمام آیات قرآن دیگر برایش قابل فهم می‌شود روایاتی كه از ائمه علیهم‌السلام آمده برایش قابل فهم می‌شود تازه آن معنای خودش را می‌تواند پیدا بكند، كه امام علیه‌السلام برای چی اینجا گفتند؟ برای چی آنجا آن حرف را زدند؟ آیه قرآن به چه دلیلی در اینجا آمده؟ آن اختلافش در آنجا در چه صورتی خواهد بود؟ حكم‌ها متفاوت خواهد شد.

 وقتی كه در آنجا، آن روز، آن مرد بزرگ به یكی از افراد از مراجع فعلی حفظه‌اللَه كه مرد بزرگی است و

 من نشسته بودم ایشان در آنجا گفتند كه شما راجع به این مساله چه فكر می‌كنید كه یك نفر سی سال است حكم شرعی بهش نرسیده، سی سال است آمده غسل كرده، حمام رفته و غسل كرده، غسل جنابت كرده بعد به جای اینكه اول سمت راست را بشوید اول آمده سمت چپ را شسته، یا اول آمده بدنش را شسته بعد سرش را شسته، غسل باطل است، مثل اینكه كسی كه بخواهد وضو بگیرد اول دست چپش را بشوید، وضو باطل است، این هم همینطور كسی كه بعد از سی سال یك مرتبه متوجه می‌شود بر اینكه عجب این باید اول سرش را بشوید بعد سمت راست و بعد سمت چپ این چه حكمی پیدا می‌كند؟، این مساله چطور می‌شود؟ حالا جوابی كه داده شده خیلی جواب ناتمامی بوده، حالا با فرض اینكه ما بپذیریم، یعنی مجبوریم بپذیریم كه این غسل باطل است، پاسخی كه داده شده بود لابد رفقا متوجه شده‌اند و مطالعه كرده‌اند نمی‌دانم در كجا این مسأله را من مطرح كردم‌[[3]](#footnote-3) پاسخی كه داده شده بود این بود كه اشكال ندارد چون در غسل توالی شرط نیست وانسان می‌تواند یك مقداری با تراخی هم انجام بدهد، دیرتر می‌تواند بعضی از این اجزاء غسل را انجام بدهد، مثل وضو نیست كه باید پشت سر هم باشد و بینش فاصله نیفتد، نه، انسان در غسل می‌تواند اول سرش را بشوید و پنج دقیقه بعد طرف راست، البته محدودیت زمانی دارد، نه اینكه آدم سرش را بشوید فردا بیاید طرف راستش و پس فردا طرف چپش را، نه اینطور نیست و اینگونه اشتباه است، بلكه در حد چند دقیقه‌ای تأخیر كند، فوقش تا نیم ساعت برسد اشكال ندارد، ولی دیرتر نمی‌شود.

 پاسخی كه داده شده چی بود؟ این اشكال ندارد این شخص در غسل اول الآن سرش را شسته و دفعه بعد كه می‌آید این طرف راستش را می‌شوید حالا یا به عنوان عضو اول یا دوم بالاخره طرف راستش با آن غسل اول كه در آن سر را شسته با هم می‌چسبند این می‌شود نصف غسل، بعد دفعه سوم كه می‌آید غسل كند ثلث دیگرش كه بالاخره طرف چپ است می‌آید به آن قبلی ها می‌چسبد واین می‌شود یك غسل تمام، این گونه نمازها درست است.

 عزیز من این نمازهای كه این چندروزه خوانده چه می‌شود؟ حالا اگر فرض بكنیم كه یك فرد موفقی باشد صبح و شب یا هر چندساعت یكبار بخواهد غسل كند این مطلب شما به جای خود، ولی اگر نه، بالاخره مطابق روال عادی چه عرض كنم؟ خود رفقا باید تجزیه و تحلیل كنند، دیگر به عهده آنها می‌گذاریم این كسی كه هفته اول سرش را می‌شوید هفته دوم می‌آید فرض بكنید طرف راستش را می‌شوید، این یك هفته نمازها چی می‌شود؟ نمازهای خوانده شده بدون غسل بوده و معلوم است باطل است، حالا كه پذیرفتیم نمازها باطل است كسی كه سی‌سال نماز باطل خوانده این چه باید بكند؟ اینجاست كه ایشان می‌خواستند آن فرد را متوجه این نكته بكنند كه بدان چه مسئولیت سنگینی را داری به دوش می‌گیری، آیا تو به این نكته رسیده‌ای؟

 آیا تو به این اصالت غیب و این احاطه فضای كلی بر اعمال انسان از ناحیه پروردگار و غیب اطلاع پیدا كرده‌ای؟ و متوجه شده‌ای كه برای هر كسی بر طبق آن استعدادات و ظرفیت‌ها و امكانات و سعه وجودی، خدای متعال تكلیف خاصی قرار داده؟ این را متوجه شده‌ای یا نه؟ متوجه نشده بود دیگر، وقتی كه انسان این مسأله را به دست نیاورد آن وقت چگونه می‌تواند متكفل و متصدی احكامی بشود كه آن احكام در این ظرفیت شكل گرفته است؟ این احكام در این موقعیت تشریع شده؟ این تكالیف در یك همچنین وضعیتی تشریع شده؟ حالا راجع به این قضیه مطلب خیلی زیاد است، البته بحث به اینجا برنمی‌گردد و مسأله قدری فنّی می‌شود بنده انشاءاللَه قصد دارم بعداً در آن كتاب و رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا كه اگر خداوند توفیق بدهد بسیار بسیار كتاب عجیبی است و بنده مشغول بازنگری آن رساله هستم و با اضافه نمودن بعضی مطالب از نقطه‌نظر فنی در آنجا به این مسأله پرداخته بشود كه جایش آنجاست، آنجا انسان می‌فهمد كه یك قدری هم ما باید یك ترسی داشته باشیم، یك مقدار هم باید نسبت به آینده خودمان نسبت به موقعیت خودمان بیمناك باشیم، كسی بر عهده ما آخر یك همچنین مطلبی را تحمیل نكرده، وقتی كسی تحمیل نكرده چرا ما خودمان را در دردسر بیاندازیم؟ چرا خودمان را در دغدغه بیاندازیم؟ چرا؟ برای چی؟ آن مقداری كه از عهده‌مان برمی‌آید انجام می‌دهیم آن مقداری كه می‌توانیم نسبت به آن پاسخگو باشیم به همان مقدار انجام می‌دهیم، یك مقداری انسان متوجه باشد.

 در یك همچنین موقعیتی آن وقت رسول خدا می‌فرماید: تری المؤمنین تَوَادِّهِم وَ تَرَاحُمِهِم در محبت‌هایی كه به همدیگر می‌كنند عطوفت‌هایی كه به همدیگر می‌كنند رحمت هایی كه برای هم ایجاد می‌كنند این وُدّ و محبت و رحمت و عطوفت كَمَثَلِ الجَسَدِ مؤمنین مثل یك جسد می‌مانند.

 رسول خدا نیامده فقط قانون بگذارد و یك مشت الفاظ به ما تحویل بدهد، ما كه حرف می‌زنیم اینطوری هستیم؟ اصلًا خودمان هم نمی‌فهمیم چی گفتیم، فقط حرف می‌زنیم، رسول خدا وقتی حرف می‌زند كلامش از وحی است، كلامش از باطن و جان است، كلامش از روی حقیقت است، همانطوری كه من دارم این لیوان آب را نشان شما می‌دهم و می‌گویم در این لیوان آب است نه نمك یا ماده دیگر و واقع را به شما نشان می‌دهم، رسول خدا در دستورات اجتماعی و اخلاقی واقع را می‌گوید، می‌فرماید: مؤمنین و مسلمانان این را باید تمام ملل دنیا این عبارت را باید بنویسند و این حقوق بشر و امثال ذلكی كه هست باید این روایت پیغمبر را بنویسند، آن وقت برداشتند به جای این روایت شعر سعدی را آورده‌اند در اعلامیه حقوق بشرشان قرار دادند

 إذَا اشتَكَی بَعضُهُ تَدَاعَی سَائِرُهُ بِالسَّهرِ وَ الحُمی وقتی كه یك عضوی به ناراحتی و مشقت و درد و اینها بیفتد سایر اعضا در بیداری و در تب و بالا رفتن درجه حرارت بدن با او همراهی می‌كنند.

 اگر سَرم درد بگیرد، معده فرض بكنید ناراحت می‌شود، خواب برای من پیدا می‌شود؟ یا اگر در یك نقطه‌ای از بدن در شكم یك عفونتی پیدا بشود این عفونت موجب می‌شود همه بدن تب بكند، نه فقط شكم‌

 گرم بشود، سر گرم می‌شود، درجه حرارت بدن بالا می‌رود، هم در سر، هم در پا هم، در دست و در سایر اعضا احساس ناراحتی كه برای انسان بواسطه تألم یك عضو هست آن احساس ناراحتی را انسان در همه‌جا احساس می‌كند خیالش دیگر جمع نیست این بخاطر چی است؟ بخاطر اینكه همه اعضا به یك اصل مربوط شدند آن اصل اصل روح و نفس است كه بر همه اینها احاطه دارد و حكومت دارد این مكتب اصالت معنا است كه این مطلب را برای انسان ایجاد می‌كند.

 وقتی كه در یك جا ألمی برای یكی از مسلمین بیاید سایر افراد نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند، برای اسلام اینجا و آنجا و این نقطه و آن نقطه فرق نمی‌كند، اینجا مسلمان باشد اگر انسان وظیفه و تكلیفش را اعانه و كمك به مسلمین می‌داند دیگر نباید برای او فرق كند چه مسلمان اینجا باشد یا آنجا باشد.

 اگر به یك نقطه توجه كند و از نكات دیگر غافل بشود پس معلوم است مطلب چیز دیگری است آن وقت همین جناب سعدی می‌آید این شعری كه:

بنی آدم اعضای یكدیگرند \*\*\* كه در آفرینش ز یك گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار \*\*\* دگر عضوها را نماند قرار

تو كز مهنت دیگران بی‌غمی‌ \*\*\* نشاید كه نامت نهند آدمی‌

 این را آمده نقل كرده بدون اینكه منبع را ذكر بكند، كه این از پیغمبر گرفته می‌شود، آن وقت الآن این را برمی‌دارند به عنوان اعلامیه حقوق بشر این كلام و شعر سعدی را می‌نویسند، این مال پیغمبر است، این روایت از پیغمبر است اینكه الآن شما دارید این را می‌گویید می‌دانید از كیست؟ از كسی است كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام لوادار و حاكم این مكتب می‌رود بالای منبر و می‌گوید شنیده‌ام در بلادی كه در تحت تصرف من است و در تحت حكومت من است دشمن از پای یك زن یهودیه، نه مسلمان، از پای یك زن یهودیه طلایش را برداشته‌اند چون بعضی از زنها به پایشان طلا می‌بستند و به آن خلخال می‌گفتند اگر شما از این درد و مصیبت بمیرید رواست، این حاكم اسلام و این متولی اسلام است كه توانسته این مسئولیت را احساس كند و آن مسأله مَثَلُ المُومِن فِی تَوَادِّهِم وَ تَرَاحُمِهِم كَمَثَلِ الجَسَدِ را با تمام وجودش لمس كند و با تمام حقیقت وجودش این مطلب را درك بكند و چنان از ته دل ناله برمی‌آورد كه افراد می‌گویند: چه شده حالا یك خلخال درآورده‌اند، می‌گوید بمیرید رواست! یعنی چی؟ یعنی آن زن یهودی بر گردن من حق و مسئولیت ایجاد كرده و می‌گوید الآن علی حاكم اسلام است و دارند از پای من خلخال درمی‌آورند، او نمی‌گوید كه علی مسلمان است و یك خدای دیگری و پیغمبر دیگر و مكتب دیگری قائل است و من به اصطلاح جور دیگری هستم پس نباید من از او چیز دیگری بخواهم، من كه مسلمان نیستم، طلبكار كه نیستم، نه! آن خودش را طلبكار می‌داند چون در ذمّه اسلام است در ذمّه حكومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دارد همین احساسی را كه آن شخص‌

 دارد این احساس صد مقابل در امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است چرا؟ چون وجود امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یك وجود سِعی است این احساس باید در ما باشد، باید ما یك همچنین احساسی داشته باشیم، ولی بین ما و بین امیرالمؤمنین خیلی فرق می‌كند، ما یك همچنین وجودی پیدا نكرده‌ایم، ما یك همچنین ظرفیت و سِعه‌ای پیدا نكرده‌ایم، ولی اقلًا بدانیم آنها چه كرده‌اند، بفهمیم آنها چه كرده‌اند و ما هم عمل كنیم ما هم بفهمیم، آن ادراك را نداریم و نخواهیم داشت به فكرش هم نباشیم، فقط كسی كه به آن مقام ولایت برسد از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام او فقط می‌تواند این ادراك را پیدا بكند نه بقیه، در بقیه این مسائل نیست و بی‌خود هم زحمت نكشید، ولی حداقل بدانیم این مسأله واقعیت دارد، صحت دارد، حقیقت دارد و خودمان را نزدیك كنیم، نزدیك كنیم تا به آن مسأله و آن مرتبه برسیم، این اصالت می‌شود چی؟ این اصالت می‌شود اصالت روح و معنا است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: بعد از زمان مرحوم آقای بروجردی یكی از افراد از معممین كه شخص فاضلی هم بود مرحوم آقاشیخ مهدی محققی از طرف مرحوم آقای بروجردی رفته بود آلمان و در آنجا مسأله امور اسلامی را به دست گرفته بود، وقتی برگشته بود ایران من رفته بودم برای دیدنش صحبت‌هایی جالبی می‌كرد از نظر فرهنگی، از نظر علمی، از نظر میزان درك واقع، ادراك واقع، درك نگویید غلط است، درك نداریم، ادراك صحیح است میزان ادراكی كه آن جامعه علمی غرب نسبت به مسائل متافیزیك مثل فلسفه و امثال ذلك و اینها دارند، كه خیلی اظهار تأسف می‌كرد صحبت‌هایی می‌شد از جمله مسائلی كه ایشان می‌گفتند این بود كه یك شخص مسیحی بود كه بواسطه صحبت با ما در این مدت كه با ما بود مسلمان و شیعه شد، بعد دیگر ما با او ارتباط داشتیم و البته خانواده‌اش همه مسیحی بودند، زنش و بچه‌هایش مسیحی بودند، ولی این شیعه شده بود تا اینكه این مریض می‌شود و ما هم می‌رویم در بیمارستان و هر مرتبه كه ما می‌رفتیم در بیمارستان می‌دیدیم یك نفر از این افراد خانواده حضور ندارند، لابد می‌گفتند مریض است دارند پرستارها به وظیفه‌شان می‌رسند، ما چرا برویم؟ چند مرتبه من رفتم با این زن و بچه صحبت كردم آخر این پدر شماست مدتی با هم بوده‌اید، شما را بزرگ كرده، چرا نمی‌روید به عیادت او؟ آنها می‌گفتند بیمارستان به وظیفه خود عمل می‌كند چرا ما برویم؟ ببینید، بیمارستان به وظیفه خود عمل می‌كند! ببینید معنایی وجود ندارد، عاطفه‌ای وجود ندارد، حقیقتی وجود ندارد، اصالت اصالت ماده است، متریالیستی است، حالا مسیحی هستند باشند، تا وقتی كه حركت می‌كند و جان در بدن دارد و برای ما مثل خر كار می‌كند با او هستیم و می‌رویم اما وقتی سرش را گذاشت پایین و توانش افتاد دیگر با دیوار و این سنگ و ستون دیگر برای ما تفاوتی نمی‌كند، این مكتب را مكتب اصالت ماده می‌گویند، این شخص فوت كرد و طبق وصیتی كه كرد ما این را بردیم و دفن كردیم و دیگر جایز نبود در آن قبرستان مسیحی‌هاببریم، در یك قبرستان كوچكی كه مال مسلمانها بود ما آنجا دفن كردیم روز دوم شد دیدیم در خانه باز شد خانواده این شخص آمدند و نشستند آنجا و شروع كردند به ما اهانت كردن، سبّ كردن كه آقا شما اصلًا به ما توجه نكردید، شما ما را اصلًا مطرح نكردید، شما بی‌اجازه و با

 فضولی بلند شدید پدر ما را خاك كردید، به چه حقی شما حق ما را تضییع كردید، گفتم من چه حقی را تضییع كردم پدرتان فوت كرده مسلمان بوده بردم در قبرستان مسلمان‌ها دفن كردم گفتند نخیر، و زن او و دخترهای او گریه می‌كردند می‌گفت گریه می‌كردند كه شما حق بزرگی را از ما تضییع كردید گفتم چه حقی؟ گفتند اگر شما دفن نمی‌كردید ما همین پدرمان را می‌بردیم به همین مراكز تشریح و اینها می‌فروختیم، او را تكه‌تكه‌اش می‌كردند چشم و دل و قلوه و بقیه جاهایش را درمی‌آوردند و هركدام از اینها را می‌خریدند و شما ما را از رسیدن به یك همچنین حقی محروم كردید!! و به ما ظلم و جفا كردید!! چه جوابی دارید بدهید؟

 ببینید این را می‌گوینداصالت ماده، نه عاطفه دارد، نه رحم دارد، نه محبت دارد، نه وجدان دارد و نه عقل دارد، نه انسانیت دارد، خب تو حیوانی كه فقط به فرانك و یورو و دلار داری فكر می‌كنی، فقط به این فكر می‌كنی كه چشمش چقدر ارزش دارد، قرنیه‌اش را بردارم بروم پیوند قرینه بكنم و كلیه‌اش را اینكار بكنم.

 چرا گذاشتی بمیرد؟ اینها برای تشریع و این حرفها جسدها را می‌خرند شما ما را از چند فرانك محروم كردید! شما ما را از این مقدار مال محروم كردید! و شما به ما ظلم كردید! می‌گفتند و تعبیر آنها این بود كه: شما به ما جنایت كردید!! واقعاً خنده‌دار نیست وقتی كه انسان این مرام و این مكتب را در مقابل مكتب رسول خدا كه می‌گوید: تری المؤمنین فِی تَوَادِّهِم وَ تَرَاحُمِهِم كَمَثَلِ الجَسَدِ إذَا اشتَكَی بَعضُهُ تَدَاعَی سَائِرُهُ بِالسَّهرِ وَ الحُمی قرار می‌دهد. مكتب رسول خدا، مكتب انسانیت، مكتب عقل جمعی، مكتب روح جمعی، مكتب انسانیت جمعی و مكتب نفس جمعی و روحانیت جمعی است، آن روحانیتش خیلی از همه مهم‌تر است.

 در مقابل این مكتب؛ مكتب جدایی، مكتب تك‌روی، مكتب خودپرستی، مكتب خودمحوری، مكتب حرف من، مكتب وجود من، مكتب شخصیت من، مكتب تَرَفُّع و بالارفتن من، مكتب زیردست قرار گرفتن همه افراد نسبت به من، این آن حقایق و آن آموزه‌ها را به ما تحویل می‌دهد و این مكتب این را می‌گوید بر اساس این مكتب حالا بیاییم راجع به آن فكر كنیم اسلام ازدواج را پایه‌ریزی كرده، ازدواج بر اساس مكتب اصالت معنا و اصالت غیب است، نه بر اساس مكتب ماده و ماده‌گرایی و متریالیست كه این دیگر طلب رفقا بماند كه دیگر صدایم درنمی‌آید.

 انشاءاللَه برای جلسه بعد اگر خداوند توفیق بدهد انشاءاللَه، هركی خواست كاری بكند انشاءاللَه را بگوید، مرحوم آقا می‌فرمود: انشاءاللَه نگوییم مثل پیغمبر كه چهل روز وحی قطع شده بود یك دفعه مال ما چهل ماه خواهد شد همیشه باید انشاءاللَه را بگوییم و بدانیم كه انشاءاللَه‌مان واقعی است، یعنی تقدیر الهی باید تعلق بگیرد كه ما بیائیم اینجا، نباشد نمی‌آییم، خودمان را بكشیم نمی‌آییم، هركاری بكنیم نمی‌آییم، تقدیر الهی و توفیق الهی و عنایت امام زمان عجل‌اللَه تعالی فرجه الشریف كه اوست ولی‌نعمت ما و اوست صاحب ما و اوست مولای ما و اوست پدر ما و اوست همه چیز ما و بدون او ما صفریم و باطلیم و لغویم و عبثیم عنایت‌

 اوست كه می‌آورد، عنایت اوست كه موانع را كنار می‌زند عنایت اوست كه وسایل را فراهم می‌كند، تا اینكه انسان یكی دو كلمه با هم رد و بدل كند یك چند جمله‌ای از مسائل و مطالب و حال و هوای بزرگان را بتواند انسان رفیقانه و صَدیقانه و مشفقانه با هم ردّ و بدل داشته باشد انشاءاللَه امیدواریم آن حضرت عنایت و لطف خود را بر همه شیعیان مخصوصاً بر ما كه توقعمان بیشتر است، ما كه انتظارمان بیشتر است دریغ نفرماید و بیش از پیش ما را مورد عنایت خود قرار بدهند و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم نفرمایند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. بحار الأنوار، ج ٦٧، صفحه ٢٨٣ و نهج البلاغه، صفحه ٤٩٥ چه بسا روزه‏دار كه از روزه خود جز گرسنگى و تشنگى بهره نبرد، و چه بسا بر پا ايستاده‏ [شب زنده دارى‏] كه از ايستادن و قيام جز بيدارى و رنج به چيزى نرسد، خوشا خواب زيركان و خوشا روزه گشادن آنان. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار، جلد ٥٨، باب ٤٣، صفحه ١٥٠

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: وصف مؤمنان در دوستى و مهربانى و مهرورزى كردن با همديگر چون وصف بدن است، اگر عضوى از آن به درد آيد، در شب بيدارى و تب ساير اعضاى بدن هم با او همدرد مى‏شوند. [↑](#footnote-ref-2)
3. ٢- اسرار ملكوت، جلد ٢، صفحه ٩٣ [↑](#footnote-ref-3)